

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۰۰ - ۶۹

رواندی اخلاقی تراحم نظری. عملی فقهای غیر حاکم با فقیه حاکم با تکیه بر پیامدهای آن

عبدالرحیم زارع^۱

علیرضا عسگری^۲

احمدرضا توکلی^۳

چکیده

اگرچه در رابطه حاکمیت اسلامی، بین فقیهان، دو نظریه انتخاب و انتصاب وجود دارد، اما بر اساس دلیل های عقلی و نقلی، همه فقیهان واجد شرایط، نمایان عام امام معصوم (ع) هستند و لازم است تا در میان آنان یکی از فقیهانی که جامع شرایط لازم، مثل علمیت، افتخیت و قدرت اداره جامعه اسلامی باشد به پا خواسته و جهت اجرای احکام الهی این مسئولیت را عهده دار شود. طبیعی است که چنانچه یکی از فقیهان این وظیفه را بر عهده گرفت، دیگر فقیهان می بایست وی را حمایت نموده و با دخالت کردن در کار وی مزاحمتی برای او ایجاد نکنند؛ یکی از مباحثی که در زمینه ولایت فقیه مطرح است، مسئله تراحم ولایت ها بین فقها می باشد که از آن در نزد فقیهان به «مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر» یاد می شود. هرگاه در عصری فقیه جامع شرایط منحصر به فرد باشد، خود او عهده دار مسئولیت ولایت شده و در همه زمینه های مربوط به اجرای احکام الهی و اداره امور مسلمانان به انجام وظیفه می پردازد. اما اگر فقیهان متعدد واجد شرایط در یک عصر وجود داشته باشند، این سؤال پیش می آید که چگونه فقیهان متعدد در عصر واحد می توانند همگی دارای ولایت و حکومت باشند که لازمه آن تعدد حاکمان مستقل در زمان و مکان واحد است که بر خلاف طریقه عقلا و بنای حکومت ها می باشد و اگر ولایت و حکومت برای یک نفر باشد، آن گاه سؤال قابل طرح این است که سرنوشت ولایت فقیهان دیگر چه می شود؟ حاصل این تراحم علاوه بر این که عملی غیر اخلاقی است، از امری غیر اخلاقی به شمار می رود و معنی آن دخالت و اظهار نظر افراد در مسائلی است که به آنان مربوط نیست که، افزون بر آسیب های روحی برای خودشان، پی آمدهای زیان بار اجتماعی نیز دارد؛ زیرا گاه سبب ایجاد ردائیل اخلاقی چون کدورت، دشمنی، فتنه و آشوب می شود. از این رو، در احادیث اسلامی به شدت از این کار ضد اخلاقی نهی شده است. به عقیده بسیاری از فقیهان، شرع مقدس خود راه کارهایی را در این زمینه اندیشیده است و عملاً چنین مشکلی پیش نخواهد آمد و هنگامی که یکی از فقیهان به تشکیل حکومت پرداخت، با استناد به دو اصل مسلم فقهی، برای دیگران جایز نیست تا در کار وی مداخله نموده و مزاحمتی در انجام وظیفه اوداشته باشند، خواه به صورت دخالت در اصل تشکیل حکومت و خواه به صورت دخالت در برخی از شؤون آن باشد؛ این دو اصل، یکی واجب کفایی بودن ولایت فقیه و دیگری عدم جواز مزاحمت فقیهان در کار یک دیگر است.

واژگان کلیدی

ولایت، فقیهان، تراحم، هرج و مرج، اختلال نظام.

۱. دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.
Email: rahimzr95@gmail.com

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: alirezaasgari14011401@gmail.com

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

طرح مسأله

در صورت عدم وجود تشکیلات حکومتی همه فقیهان واجد شرایط دارای ولایت اند و می‌توانند در امور مربوط به مسلمانان به انجام وظیفه بپردازند. تنها محدودیتی که در این فرض وجود دارد، این است که اعمال ولایت فقیه نباید منجر به مزاحمت برای فقیه دیگر شود، چرا که مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر جایز نبوده و باید از آن دوری کرد (امام خمینی، کتاب البیع: ۵۱۷ و ۵۱۸). هرگاه فقیه‌ای به اعمال ولایت در اصل کار بپردازد (مشغول اجرای حد شود یا آن که فرستادگانش در حال جمع‌آوری زکات باشند)، بر فقیهان دیگر جایز نیست در کار او دخالت کنند (همان). در این زمینه، به نظر نمی‌رسد مخالفی وجود داشته باشد. پس از تشکیل حکومت اسلامی در صورتی که فقهای متعدد واجد شرایط در یک عصر وجود داشته باشند، مسئله تعدد و تزامم ولایت‌ها مطرح می‌شود، زیرا بر اساس ادله ولایت فقیه، منصب ولایت برای تمام فقیهان جامع الشرائط ثابت است. لذا وقتی که در یک عصر چند فقیه جامع الشرائط داشته باشیم، طبیعی است که همه آن‌ها دارای منصب ولایت خواهند بود. در نتیجه ولایت‌های متعدد و تزامم ولایت‌ها پیش می‌آید که فقها آن را تحت عنوان «مزاحمت فقیه لفقیه آخر» مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.

براساس دلائل عقلی، شیعه «به نصب امام» به امر خداوند و توسط پیامبر گرامی اسلام اعتقاد دارد و صدها دلیل نقلی در کتاب، مانند آیات تطهیر، تبلیغ، ولایت، اولی‌الأمر، ابتلا، اکمال دین و... بر این امر دلالت دارند که حدیث غدیر، منزلت و صدها دلیل نقلی دیگر از سیره و سنت پیامبر (ص)، موجود در منابع شیعه و اهل سنت آن را تبیین و تفسیر می‌کنند. پس از ثبوت ولایت عام فقیهان واجد شرایط، و انتصاب آن‌ها از سوی امام معصوم (ع)، یکی از مباحثی که در زمینه بحث ولایت فیه مطرح است، مسأله ردیلت اخلاقی تزامم و دخالت ولایت فقیهان است، که از آن به عنوان «مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر» یاد می‌شود (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۶۸۷/۲). اساسی‌ترین مسئله در اخلاق کاربردی، بحث دخالت و تزامم‌های اخلاقی است. از آنجا که زندگی فردی و اجتماعی انسان، روبه‌گسترش است و از سوی دیگر، قدرت و اختیار انسان نسبتاً محدود است، در انجام دو یا چند فعل اخلاقی، برخورد منافع با یکدیگر و تصادم سود و ضرر امری انکارناپذیر است، برای تزامم اخلاقی تعاریف متعددی شده است، از جمله اینکه عبارت است از: نعارض‌های غیر قابل حل میان الزام‌های اخلاقی (محمدی پیرو و شریفی، ۱۳۹۰) و یا عدم امتثال دو یا چند تکلیف الزامی اخلاقی در زمان واحد (شریفی، ۱۳۹۱: ۴) تزامم علاوه بر اخلاق کاربردی در علومی همچون اصول فقه، حقوق، روانشناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت مطرح می‌شود. این بحث در امور اخلاقی اغلب در دو سطح ارزش‌دوری و

تشخیص تکالیف اخلاقی مورد بررسی قرار می گیرد (بهرامی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۲).

آن چه از بحث در سخنان فقیهان درباره ولایت فقیه به دست می آید، این است که وقتی یکی از فقها به تشکیل حکومت می پردازد به هیچ روی، برای دیگران جایز نیست که در کار او مداخله کرده و موجب ایجاد مزاحمت در راه انجام وظیفه او شوند، خواه مزاحمت به صورت دخالت در اصل حکومت و تشکیل حکومت عرضی باشد و خواه به صورت دخالت در برخی از شئون حکومت باشد، بلکه فقهای دیگر باید از او پیروی کنند. پرداختن به بررسی مسئله تراحم ولایت ها و روشن ساختن ابعاد گوناگون آن اهمیت ویژه ای دارد، لذا این مقاله در پی آن است رواندی اخلاقی تراحم نظری، عملی فقهای غیر حاکم با فقیه حاکم با تکیه بر پیامدهای آن را مورد بحث و بررسی قرار دهد. پس از ثبوت ولایت عامه برای فقیه جامع الشرائط سوالی که مطرح می شود، این است که هرگاه در عصری فقیه جامع الشرائط منحصر به فرد باشد، خود او عهده دار مسئولیت ولایت شده و در همه زمینه های مربوط به اجرای احکام الهی و اداره امور مسلمانان به انجام وظیفه می پردازد. اما اگر فقیهان متعدد واجد شرایط در یک عصر وجود داشته باشند و اگر ولایت و حکومت برای یک نفر باشد، آن گاه سؤال قابل طرح این است که سرنوشت ولایت فقیهان دیگر چه می شود؟

بنا بر روایات دینی، دخالت در امور نامربوط، از نظر اخلاقی فرد را در نظر دیگران بی قدر و منزلت می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَ الدُّخُولَ فِيمَا لَا يَعْنيكَ قَتْلُ؛ در آنچه به تو مربوط نیست، دخالت مکن که خوار می شوی». بنابراین، کسی که در پی دست یابی به اهداف والای زندگی و رسیدن به سربلندی است، باید از اظهار نظر و دخالت در اموری که ارتباطی به وی ندارند، دوری کند و فرصت ها و سرمایه عقل و فکر خویش را صرف وظایف و امور اساسی زندگی خود کند. امام علی علیه السلام می فرماید: **مَنْ اسْتَعْلَلَ بِغَيْرِ ضَرُورَتِهِ قُوَّتَهُ ذَلِكَ مَنَفَعَتُهُ** «هر کس به کارهای غیر ضروری مشغول شود، منافع خود را از دست خواهد داد.

بیان مسأله به این صورت است که هرگاه در برهه ای از زمان، فقیه جامع شرایط رهبری، منحصر در یک نفر نبود، بلکه فقیهان واجد شرایط متعددی وجود داشتند که همگی قادر به تشکیل حکومت و اعمال ولایت بوده و در همه زمینه های مربوط به اجرای احکام الهی و اداره امور مسلمانان، می توانند انجام وظیفه کنند، چه مشکلاتی پیش خواهد آمد؟ در این جا اگر همه فقیهان بخواهند اعمال ولایت کنند، لازمه اش، تعدد حاکمان مستقل در زمان و مکان واحد خواهد بود که موجب هرج و مرج گردیده و مسلماً این امر بر خلاف شیوه عقلا و بنای حکومت ها است و از نظر اخلاقی نیز امری ناپسند است و اگر تنها به یکی از آن ها اجازه اعمال ولایت و تشکیل حکومت داده شود، سرنوشت فقیهان واجد شرایط دیگر، مبهم مانده و از طرفی، ترجیح بلامرجح است که کاری قبیح است.

علت اساسی طرح این مسأله، این است که در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تنها مراجع تقلید بودند که رهبران دینی محسوب می‌شدند و آن‌ها قادر بودند که تمام سؤالات و نیازهای شرعی و اجتماعی مردم را پاسخ داده و متولّی کارهای آنان باشند، اما در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تعیین خارجی نظریه ولایت فقیه، ظاهراً دو کانون رهبری دینی، ایجاد گردید و طبعاً سؤالاتی را در باره میزان حجّیت هر یک از این دو کانون پدید آورد؛ از جمله:

۱- چگونه میان اجتماع مراجع متعدّد تقلید، و وجود ولیّ فقیه وحدت رویه و مدیریت یکسانی امکان پذیر است؟

۲- در مسائلی که بین فتاوی مراجع و نظر ولیّ فقیه، تراحم پیش می‌آید، چه کار باید کرد؟ وظیفه مقلدان متعدد با سیاست یگانه نظام چگونه قابل جمع است؟

۳- اصولاً آیا تمرکز رهبری و تعدّد مراجع و فقیهان واجد شرایط و صاحب نظر، با روح اسلام سازگار است یا خیر؟

بحث

مرحوم نراقی از جمله فقیهان بزرگی است که از آغاز بحث ولایت فقیه، آن را به ولایت الهی استناد داده و چنین می‌گوید: «بدان که ولایت از طرف خداوند سبحان بر بندگانش، برای رسول او و اوصیای رسول (ع) که دارای صفت عصمت هستند ثابت و مسلم است. ایشان (اوصیای معصوم) سلاطین بر همه مردم می‌باشند و (نیز) آن‌ها ملوک، والی و حاکم هستند. زمام امور به دست با کفایت ایشان است و مردم رعایای آن بزرگوار می‌باشند. امّا غیر از رسول و اوصیای معصومش، شکی نیست در این که اصل، عدم ثبوت ولایت فردی بر فرد دیگر است، مگر کسی که خداوند سبحان یا رسول الله (ص) یا یکی از اوصیای معصوم (ع) او را بر دیگری، در امر خاصّی متولّی قرار دهد، که در این صورت، آن فرد ولیّ است در آنچه نسبت به آن ولایت عطا شده است (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲۹-۵۲۸). وی پس از ذکر صاحبان ولایت، در پایان می‌فرماید: «مقصود ما در این جا بیان ولایت فقیهان است؛ زیرا آن‌ها حاکم در زمان غیبت می‌باشند و از طرف امامان معصوم (ع) نیابت دارند (همان: ۵۳۰-۵۲۹)».

در اصل ولایت فقیه و نصب آنان در امور خاص، هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد. همچنین در این که در حکومت اسلامی طبق دلیل حسبه، فقیهان حاکمند، مناقشه ای وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد، اندک است، حتی کسانی هم که ولایت فقیهان را در ابواب مختلف فقه، از جمله باب قضا انکار کرده اند و پس از مطرح کردن روایاتی در هر مورد، معتقدند که هیچ یک از آن‌ها ولایت فقیه را ثابت نمی‌کند، از راه دلیل حسبه آن را اثبات می‌نمایند (خویی، ۱۴۱۲: ۴۶/۵-۴۰). سیر تاریخی سخنان فقیهان و کنکاش و بررسی عمل کرد آن‌ها در طول تاریخ، گواهی آن است که اغلب آن‌ها ولایت فقیهان را منتصب از جانب امام معصوم (ع)

می دانند، گرچه شرایط زمانی و مکانی در اعصار مختلف، دایره این انتصاب و اختیارات را شدت و ضعف بخشیده است. اوج نظریه ولایت فقیه، که فقیهان را منصوب از جانب خدا و امامان معصوم (ع) دانسته و اختیاراتی همسان اختیارات پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) برای آنان قایل است، توسط امام خمینی (ره) مطرح شد، که سرانجام منجر به تشکیل حکومت اسلامی ایران گردید.

کلیاتی در زمینه بحث تراحم فقیهان و رذیلت اخلاقی دخالت بی جا

۱. معنای لغوی و اصطلاحی واژه «ولایت»

ولایت یک واژه عربی و به معنای قرب و نزدیکی است. «ولاء» و «توالی» به معنای قرار گرفتن یک شیء در کنار شیء دیگر است، بی آن که فاصله ای میان آن دو باشد. لازمه چنین حالتی، نزدیکی دو شیء به یک دیگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۳۳). این قرب، افزون بر قرب مادی، قرب معنوی را نیز در بر می گیرد (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۴). جوهری در صحاح اللغه می گوید: «هرکسی کار دیگری را بر عهده گیرد، «ولی» او است (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۵۲۸). این لفظ به معنای حکومت کردن، دوستی کردن، سلطه داشتن و تصرف کردن نیز آمده است (معین، ۱۳۵۷: ۵۰۵۴/۴-۵۰۵۳).

ولایت در اصطلاح، به معنای سلطه بر شخص یا مال یا هردو است، اعم از این که چنین سلطه ای عقلی باشد یا شرعی، اصلی باشد یا تبعی و (بحرالعلوم، ۱۳۶۲: ۲۱۰/۳). به طور خلاصه؛ هرگاه «ولایت» در ارتباط با تدبیر امور اجتماعی مطرح شود، مراد همان ولایت، زعامت و رهبری است. از این رو به امیر، والی نیز اطلاق می شود (معرفت، ۱۳۷۷: ۴۲-۴۱).

۲- معنای لغوی و اصطلاحی واژه «فقه»

فقه از نظر لغوی، به معنای فهم و در اصطلاح، علم به احکام شرعی، در حوزه فروع دین است، که از طریق منابع معتبر به دست می آید: «العلم بالأحكام الشرعية الفرعية المكتسب من أدلتها التفصیله» (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۲). گاهی واژه فقه بر بصیرت و فهم عمیق و ژرف، به مجموعه دانش های دینی، اعم از اصول، فروع و اخلاق دلالت دارد. در آیه «فلولا نفر من کل فرقه لیتفقها فی الدین...» (توبه: ۱۲)، فقه به معنای فهم عمیق و ژرف در امر دین است (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱۹۹/۹). فقه در آیات و روایات، بیشتر به معنای اخیر آمده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۳۳۳/۱).

مراد از «فقیه» در بحث «ولایت سیاسی فقیهان» کسی است که به مجموعه دانش های دین، علم و آگاهی کافی و عمیق داشته باشد، صاحب بصیرت و واجد مرتبه بالای عدالت و تقوا باشد، دارای کفایت و حسن تدبیر باشد (که امروزه از این شرط اخیر، به مدیر و مدبر بودن تعبیر می کنند). امام خمینی در باره ویژگی های لازم برای رهبری جامعه اسلامی می فرماید: «یک

مجتهد، باید زیرکی، هوش و فراستِ هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص، تقوا و زهد، واقعاً مدیر و مدبّر باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۹۸/۲۱).

۳- نظریات مختلف در مورد رابطه میان فقیه حاکم و فقیهان دیگر

پاره ای از نظریات مطرح، در مورد رابطه میان فقیه حاکم با فقیهان واجد شرایط دیگر، عبارتند از:

الف- رهبری یکی از مراجع بالفعل (مرجعیت، شرطی از شرایط رهبری): این دیدگاه، مرجعیت موجود در جامعه اسلامی را صاحب نقش رهبری دانسته و در حقیقت، شرط رهبری را مرجعیت تلقی می کند. در نتیجه، یک فقیه مرجع، ولایت امر و تصدی امور امت را بر عهده می گیرد. این نظریه در اصل «صد و هفتم» قانون اساسی ایران، مصوب سال ۱۳۵۸ (قبل از باز نگری) پذیرفته شده بود؛ بر اساس این اصل، هرگاه یکی از فقیهان واجد شرایط مذکور در «اصل پنجم» دارای صفاتی چون عدالت، تقوا، آگاهی به زمان، شجاعت و قدرت تدبیر از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان گونه که در مورد امام خمینی (ره) چنین شده است؛ این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده می گیرد، اما در غیر این صورت، خبرگان منتخب مردم در باره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری را دارا هستند، بررسی و مشورت نموده و چنانچه یکی از مراجع را واجد برجستگی خاص برای رهبری یافتند، او را به عنوان رهبر، به مردم معرفی می کنند.

ب- رهبری شورایی مراجع تقلید: رهبری شورایی در مقابل رهبری فردی است؛ اگر چه در اکثر نظریه های دولت در فقه شیعه، یک فرد - غالباً فقیه - در رأس هرم قدرت سیاسی قرار می گیرد، اما در این نظریه، علی رغم این که شرط فقاقت، با قید اضافی «مرجعیت» لحاظ شده است، ولی به جای یک فقیه، شورایی از مراجع تقلید، ولایت امر و تصدی امور امت را بر عهده می گیرند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوب ۱۳۵۸، شورای مراجع تقلید، متشکل از سه تا پنج مرجع جامع الشرایط، به عنوان شورای رهبری، به رسمیت شناخته شده و در اصل «یک صد و هفتم» درج گردیده است.

ج- حاکمیت مردم با نظارت مرجعیت: این دیدگاه از سوی شهید سید محمد باقر صدر، در کتاب «الإسلام يقود الحياه» در توضیح مبانی جمهوری اسلامی ایران ارائه گردیده است، که نتیجه آن حکومتی است که حاکمیت در آن، توسط مردم، اما تحت اشراف و نظارت مرجعیت صورت می پذیرد. به عقیده شهید صدر، نیابت عامه امام معصوم (ع) در امور شرعیه، با مرجع صالح است؛ مرجع در درجه اول، جزئی از امت اسلام است و از این حیث به عنوان یک انسان مانند بقیه مردم، خلیفه خداوند بر روی زمین محسوب می شود، اما از حیث مرجعیت، وی

متصدی وظایفی است که برای انجام این وظایف، مجلس مشورتی، شامل صد نفر از عالمان، متفکران و صاحب نظران که حداقل ده نفر از آن ها مجتهد باشند، تشکیل می شود (صدر، ۱۴۳۴: ۵-۱۶۲/۱).

د- ولایت فقیه (رهبری) در طول مرجعیت

این دیدگاه، نهاد مرجعیت (به شیوه سنتی) را کانون مشروعیت بخش نظام تلقی نموده و سر انجام، حاکمیت را از آن مرجعیت می داند؛ در این نظریه، برای مراجع تقلید، نوعی سلسله مراتب روحانی قائل شده است، که در رأس آن «مرجع علم» قرار داشته و او ضامن مشروعیت و اسلامیت نظام است. این دیدگاه که از برخی از جهات تطابق بیشتری با قانون اساسی قبل از بازنگری دارد، پس از بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت از شرایط رهبری نیز کماکان بر مبنای گذشته خود اصرار ورزیده و معتقد است که رهبر باید در جمیع تصرفاتش از نهاد مرجعیت اذن بگیرد و به عنوان بازوی اجرایی این نهاد عمل کند. این دیدگاه اولین بار، پس از رحلت امام خمینی و در پیام تبریک آیت الله گلپایگانی به رهبر منتخب خیرگان استشمام شد و پس از آن نیز توسط برخی از فقیهان دیگر مطرح گردید؛ مرحوم آیت الله آذری قمی در این زمینه می نویسد:

«مرجع قائم مقام امام، باید نزدیک ترین مردم به امامان معصوم (ع) باشد و در صورت نبودن چنین فردی، می بایست به طور نسبی، افضل را به این سمت انتخاب کرد و اگر فرد دیگری در یکی از بخش ها، مثلاً در مسائل حکومتی اعلم بود، در آن بخش، به سمت معاونت وی عمل کند» (آذری قمی، ۱۳۷۳: ۲۵۴).

ه- در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ هجری شمسی، شرط مرجعیت و گزینه شورایی بودن حذف گردید و در اصل «صد و نهم» این قانون در مورد شرایط رهبری اسلامی چنین آمده است: «شرایط و صفات رهبر:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه.

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

۴. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی تر باشد مقدم است.

بر این اساس، فقیه‌ای که شرایط فوق را داشته و توسط فقیهان خبره شناسایی شود، اداره امور مملکت اسلامی را بر عهده می گیرد و دیگر فقیهان حق مزاحمت در کار وی را ندارند، بلکه باید با حمایتشان از او که معنای کامل احکام حکومتی است در تقویت او کمک کنند؛ زیرا در فقه شیعه، احکام حکومتی یک فقیه واجد شرایط در زمانی که بدان اقدام کند، جایگاه خاصی دارد و

هنگامی که که فقیهی این جایگاه را عهده دار شود، حکم او برای همگان، حتی فقیهان لازم و واجب است.

۴. تفاوت مبنای کلامی و فقهی بودن ولایت فقیه

بر اساس مبنای برخی از کسانی که ولایت فقیه را مسأله ای فقهی می دانند، تا مردم فقیهی را برای اداره جامعه انتخاب نکنند و مستقیم یا غیر مستقیم به او رأی ندهند، آن شخص صاحب ولایت نمی شود. تنها با رأی و انتخاب مردم است که عنوان ظاهری ولایت برای او ثابت شده و او ولیّ مسلمانان می گردد و خداوند نیز، ولایت را برای او جعل می کند؛ محدوده اختیارات ولیّ فقیه نیز بر اساس توافق مردم تعیین می شود (منتظری، ۱۴۰۸: ۵۷۵/۱؛ صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۳: ۵۰-۴۵). اما از منظر کلامی، ولایت فقیه، ولایت زعامت و سرپرستی امت رشید اسلامی در حوزه اداره و رهبری جامعه اسلامی، به معنای وسیع آن بوده و ولیّ فقیه، ولیّ امر مسلمانان است. در این دیدگاه، ولایت فقیه از عوارض فعل الله و امام معصوم (ع) است. بنا بر این، نصب و عزل ولیّ فقیه به دست مردم نیست، بلکه تنها تشخیص ولایت او توسط مردم انجام می شود؛ یعنی انتصاب و انزال او به دست خبرگان بوده و رأی مردم در انتخاب ولیّ فقیه، تنها نقش تشخیص و کاشفیت دارد (معرفت، ۱۳۷۷: ۶۶-۵۵؛ جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۶۳).

از منظر کلامی در تمام اموری که پیامبر و امامان معصوم (ع) به واسطه حکومتشان بر مردم ولایت دارند، ولیّ فقیه جامع الشرایط حاکم نیز، از جانب امامان (ع) ولایت دارد و برای خروج از این حکم کلی، باید دلیلی وجود داشته باشد؛ زیرا از نظر عقلی بین «نبی»، «وصی» و «ولیّ فقیه»، تفاوتی وجود ندارد (موسوی خمینی، ۱۴۱۰: ۴۸۸/۲).

۵- انتصابی یا انتخابی بودن ولایت فقیه

بحث از «ولایت فقیه» از دیرباز در میان فقیهان شیعه مطرح بوده است و تقریباً تمامی باورمندان به «ولایت فقیه» آن را بر مبنای نصب از سوی امامان معصوم (ع) تبیین کرده اند؛ یعنی معتقدند فقیه واجد شرایط، از سوی امام معصوم (ع) به سیمت ولایت منصوب شده است. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه، باعث مطرح شدن بحث های بیشتر و عمیق تری در این زمینه گردید و این مباحث، راه را برای ارائه نظریات جدید هموار نمود. یکی از این آرای جدید، نظریه انتخاب بود که از سوی برخی از فقیهان و اندیشمندان مطرح شد و از همان ابتدا مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

بر اساس نظریه انتخاب، امامان (ع)، فقیهان واجد شرایط را به مقام ولایت نصب نکرده اند، بلکه آنان را به عنوان نامزدهای احراز مقام ولایت و رهبری جامعه اسلامی به مردم معرفی نموده اند، تا مردم با انتخاب خود، یکی از آنان را به عنوان رهبر برگزینند. که در این صورت، برای فقیهان دیگر، جایز نخواهد بود تا در امر ولایت و حکومت وی مداخله کرده و مزاحم کار وی

شوند؛ خواه این دخالت، در امور مالی باشد یا غیر مالی؛ در امور جزئی باشد یا کلی، مگر با اجازه فقیه حاکم و تحت نظر وی: «فلامحاله یصیر الوالی بالفعل من الفقهاء من انتخبه الأمة و فوضت إليه الأمانة الإلهیه فهو الذی یحق له التصدی لشئون الولاية بالفعل، ولا يجوز للباقيين - وإن وجدوا الشرايط- مباشرتها إلا تحت أمره و نظره من غیر فرق بین الأمور المالیه و غيرها و الجزئیة و کلیة» (منتظری، ۱۴۰۹: ۴۱۶/۱).

از شاخص‌های زیر، به عنوان مهم‌ترین ارکان نظریه نصب فقیهان می‌توان نام برد:
الف- با توجه به روایاتی، همچون عمر بن حنظله «ینظر من کان منکم ممن قد روی حدیثنا... فإنی قد جعلته علیکم حاکما» (عاملی، ۱۴۰۹: ۳۵/۲۷)، تمام فقیهان شیعه، برای امور عامه نصب شده‌اند و در زمان غیبت امامان (ع)، اداره امور و ولایت جامعه بشری، بر عهده این فقیهان گذاشته شده است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۶۲۴/۲).

ب- تنها حکومتی مشروع است، که از ناحیه شرع مقدس، جعل شده باشد و به عبارت دیگر، شرع مقدس، حکومت خاصی را پیش‌بینی نموده است.
ج- اقامه حکومت، حتی در زمان غیبت امام (ع) واجب است.
د- ولایت، امری جعلی و اعتباری است که از طرف شارع مقدس برای فقیه جعل شده است.

ه- این نظریه، در محدوده ولایت معتقد است که:

۱. ولایت، تمام امور اجتماعی و حتی خود حکومت را در بر می‌گیرد.
 ۲. این حق ولایت، مقید به امور حسبیه نیست.
 ۳. ولایت، مقید به امور بشری نیست و ولایت فقیه، فراتر از آن است و به تعبیر دیگر، اختیارات فقیه، نیازمند آرای مردم و انتخاب آن‌ها نیست.
 ۴. فقیه، حق قانون‌گذاری در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی را دارد.
- نظریه «ولایت عام فقیه» با بیان فوق‌تر در منابعی همانند «الهدایه إلی من له الولاية، تالیف آیت‌الله گلپایگانی، ص ۴۶۶»، «البدر الزاهر، تالیف آیت‌الله بروجردی، ص ۵۷»، «کتاب البیع، تالیف امام خمینی، جلد دوم، ص ۶۱۵» و «الرسائل، تالیف محقق کرکی، جلد یک، ص ۱۴۲» می‌توان مشاهده نمود.

۶. گستره و نفوذ شعاع ولایت فقیه

فقیهان در خصوص گستره و شعاع نفوذ ولایت فقیه، اختلاف نظر دارند؛ از طرفی، برخی از آن‌ها ولایت فقیه را محدود به کارها و اموری نموده‌اند که شارع مقدس راضی به رها ماندن آن‌ها نیست، که از آن‌ها به امور حسبیه تعبیر می‌کنند و اثبات آن‌ها را در دایره گسترده‌تر، خالی از اشکال نمی‌دانند و از طرف دیگر، دیدگاه بسیاری از فقیهان شیعه این است که قلمرو ولایت

فقیهان، همانند قلمرو و حکومت پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) گسترده و وسیع می‌باشد.

۷. نظریه ولایت مطلقه فقیه

مراد از اطلاق در مورد «ولایت فقیه»، شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت‌ها که جهت خاصی در آن‌ها مورد نظر است و به معنای آزاد و رها از هر قید و بند و خارج از هر گونه حد و حدود و ورای قانون نیست؛ زیرا اگر به این معنا باشد، به معنی خودرأیی و به تعبیری «فعال ما یشاء و لایسأل عما یفعل» بودن حاکم است، که هر آنچه بخواهد انجام دهد، ولی در قبال هیچ موضوعی مسئولیت پذیر نبوده و استیضاحش غیر ممکن باشد. اگر مطلقه بودن چنین معنایی داشته باشد، ولی فقیه فوق هر قانون، حتی قانون شرع خواهد بود. اما به جرأت و بدون تردید می‌توان گفت که این معنا منظور نیست و کسانی که چنین تفسیری را از آن ارائه می‌دهند، نادانی خود را نمایان می‌سازند؛ مقصود امام خمینی و سایر فقیهانی هم که به ولایت عامه و مطلقه فقیه معتقدند، چیزی غیر از این نیست.^۱

بنا بر این، مطلقه بودن در برابر نسبی بودن است؛ یعنی نباید اختیارات فقیه را محدود و مقید به امور خاصی دانست، مانند آن که گفته شود فقیه، تنها در امر قضاوت و یا امور حسبیه (با مصادیق جزئی) حق دخالت دارد، اما مثلاً در تعیین فرمانده جنگ حق دخالت ندارد. لذا از نظر شمول، محدودیتی جز محدوده مصالح مردم، قوانین، موازین و ضوابط اسلامی در زمینه اختیارات فقیه عادل وجود ندارد و اضافه شدن وصف فقاها، موجب تقیید ولایت می‌شود؛ زیرا ولایت فقیه، از عنوان فقاها او برخاسته و در نتیجه تنها در محدوده فقاها، حق ولایت دارد.

مرحوم صاحب جواهر، ولایت عامه و مطلقه در ولایت فقیهان را به خوبی بیان کرده و معتقد است: اگر این ولایت مطلقه نباشد، بسیاری از امور مربوط به نظم جامعه شیعی، به تعطیلی

۱. فقیهان، اقسام ولایت‌ها را که نام می‌برند، محدوده هر یک را مشخص می‌سازند، مثلاً ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت عدول مؤمنان در حفظ و حراست اموال غایبان، ولایت وصی و قیم شرعی بر صغار و امثال این‌ها که در کتاب‌های فقهی، در ابواب مربوطه، به تفصیل از آن‌ها بحث شده است، اما هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می‌کنند دامنه آن را گسترش داده و آن را شامل تمام شئون عامه و مصالح عمومی امت که بسیار پر دامنه است می‌دانند. بدین سان، فقیه شیعه که بار مسئولیت زعامت را بر دوش می‌گیرد، در تمامی ابعاد سیاست مداری مسئول است و باید در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن بکوشد و این همان ولایت عامه است که در سخن گذشتگان آمده و مفاد آن با ولایت مطلقه ای که در کلام متأخران رایج گردیده، یکسان است. بنا بر این، مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت است تا آن جا که شریعت امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه، در تمام احکام انتظامی اسلامی و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح امت می‌باشد و مانند دیگر ولایت‌ها تک بعدی نخواهد بود (معرفت، ۱۳۷۷: ۷۴).

می انجامد. سپس می گوید: شگفت آور است که پس از این همه دلایل عقلی و نقلی روشن، باز برخی از مردم (فقیهان) در این باره وسوسه و تشکیک کرده اند، به طوری که گویا بویی از فقاہت نبرده و از فهم رموز سخنان معصومان (ع) بهره ای ندارند؛ زیرا عبارات وارده در روایات (مانند «جعلته حاکما»، «جعلته قاضیا»، «حجّه» «خلیفه» و امثال آن)، به خوبی می رساند که نیابت فقیهان از امامان (ع) در عصر غیبت، در تمامی شئون است که به مقام امامت مرتبط می باشد و همان مسئولیتی که خداوند بر عهده ولیّ معصوم (ع) گذارده تا در نظم جامعه بکوشد، دقیقاً بر عهده ولیّ فقیه نیز نهاده شده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۷/۲۱).

امام خمینی در تبیین و تثبیت نظریه ولایت مطلقه فقیه، افزون بر آن چه ذکر شد، بر این باور است که این توهّم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیش تر از حضرت امیر (ع) بوده و یا اختیار حکومتی حضرت امیر (ع)، بیش از فقیه است، باطل و غلط است؛ البته فضایل حضرت رسول (ص) و پس از ایشان حضرت علی (ع)، بیش از همه عالم است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۴۸۸/۲).

آیت الله جوادی آملی در بیان منصوب بودن ولیّ فقیه، استدلال متفاوتی را مطرح کرده و برای تفهیم مسأله، به بیان تفاوت ماهوی ولایت با نیابت و وکالت می پردازد و در این مورد می گوید: «جعل وکالت و نیابت در مواردی جایز است که انجام آن کار، مقید به مباشرت شده باشد. از این رو کسی که خودش، کاری را نمی تواند انجام دهد، نمی تواند برای انجام آن کار، وکیل یا نایب بگیرد. در مورد ولایت نیز، کسی می تواند جعل ولایت (ولی) نماید که خودش ولایت داشته باشد. به عنوان مثال، پدر می تواند در هنگام موت خود، برای فرزند صغیرش ولیّ معین کند» (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۳۶).

در فراز فوق، بر این نکته تأکید شده است که انتقال ولایت، امری ممکن، ولی تنها از سوی کسانی قابل انتقال است که خود دارای ولایت باشند و قاعدتاً در کلام شیعی، ولایت خداوند و پیامبر و امامان (ع) ثابت شده است و از طریق آن ها قابل انتقال به دیگر انسان ها می باشد؛ ظاهر ادله فقهی، برجعل ولایت و نصب فقیهان دلالت دارد، نه دستور انتخاب آن ها توسط مردم؛ ادله عقلی نیز در نظام اسلامی، مؤید جعل ولایت از سوی امام معصوم (ع) برای فقیه است، نه نمایندگی وی از جانب مردم؛ زیرا اساساً مردم دارای چنین ولایتی که بتوانند آن را به ولی منتقل کنند، نیستند. ایشان امور جامعه اسلامی را به سه دسته تقسیم می کند: ۱. امور شخصی؛ ۲. امور اجتماعی که جامعه حق دخالت و تصرف در آن ها را دارد؛ ۳. اموری که جامعه، حق دخالت و تصرف در آن ها را ندارد.

ایشان می فرماید: طبیعی است که تنها در مورد اول و دوم، امکان دخل و تصرف و توکیل به غیر وجود دارد. وی در تفاوت میان ولایت از وکالت و نیابت، نکته دیگری را به این شکل

مطرح می‌کنند: «سه عنوان فوق از امور اعتباری اند. در مورد وکالت و نیابت، موکل، اصل و وکیل فرع است، حال آن که در مورد ولایت، ولی اصل و مولی علیه فرع است» (همان: ۱۰۱). بنا بر این، طبق نظر فوق، مردم نقشی در ثبوت ولایت برای فقیهان ندارند، بلکه پذیرش و رأی مردم موجب تحقق خارجی ولایت فقیه می‌شود. لذا در این رابطه می‌گوید: «ولایت فقیه در اداره نظام حکومتی، مانند منصب قضا و سیمت مرجعیت، از طرف شارع مقدس تعیین شده و پذیرفتن مردم، در مرحله اثبات مؤثر است، نه در اصل ثبوت. لذا اگر مورد قبول مردم قرار گرفت، عنوان انسانی مرجعیت او به فعلیت می‌رسد و آثار عینی به همراه دارد؛ یعنی اصل مقام محفوظ است و تنها آثار خارجی آن، منوط به قبول و انتخاب مردم است» (همان: ۱۶).

آیت الله حائری شیرازی، فقیه را نیز منصوب از جانب امام معصوم (ع) و رأی مردم را کاشف از آن می‌داند. وی در این رابطه می‌گوید: «فرق است بین رأی مردم در انتخاب نماینده، مثل نماینده مجلس و ولی فقیه؛ مردم در انتخاب نماینده، با امضای خود، او را انتخاب کرده و نماینده می‌کنند، در حالی که در انتخاب ولی فقیه، مردم، این سیمت در دستشان نیست و تنها کاشف ولی فقیه اند، نه مخترع او» (حائری شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۲۶).

شهید اول در باب «حسبه» از کتاب «دروس» می‌فرماید: «والحدود و التعزیرات إلی الإمام و نائبه ولو عموماً، فیجوز حال الغیبه للفقیه إقامتها مع المکنه و یجب علی العامه تقویته و منع المتغلب علیه علی الامکان، و یجب علیه الافتاء مع الأمن و علی العامه المصیر إلیه و الترافع فی الأحکام» (شهید اول، ۱۴۱۷: ۴۸/۲-۴۷)؛ یعنی اجرای حدود و تعزیرات (احکام انتظامی اسلام) با امام و نایب خاص یا عام او است. از این رو فقیه می‌تواند در دوران غیبت، در صورت امکان، اجرای حدود نماید. لذا بر مردم واجب است که او را یاری کرده و تا آن جا که می‌توانند نگذارند کسی بر او چیره شود. بر او نیز واجب است که در صورت مساعد بودن شرایط، فتوا دهد و مردم باید به وی مراجعه کنند و اختلافات خود را نزد او برده تا قضاوت و داوری نماید.

۸. قلمرو اختیارات فقیهان

در محدوده و قلمرو اختیارات «ولی فقیه» پنج نظریه وجود دارد که عبارتند از: ۱. ولایت مقیده، ۲. ولایت مطلقه؛ ۳. نظارت فقیه؛ ۴. وکالت فقیه؛ ۵. وکالت حکیم. در مورد ولایت مقیده هم دو دیدگاه وجود دارد: ۱. ولایت تصرف در قضا، فتوا و امور حسبیه؛ ۲. ولایت در چارچوب احکام فرعی الهی. بنابر این، مجموعاً شش نظریه می‌شود.

نظریه ولایت مطلقه فقیه

عده ای از فقیهان بر این باورند که محدوده اختیارات ولی فقیه، محدود به برخی از امور، از قبیل حسبه، قضا و غیره نیست، بلکه حوزه وظایف آن‌ها تمام اموری است که برای پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در مقام حاکم، لازم بوده است، مگر مواردی که به دلیل خاص در

شمار ویژگی آنان باشد؛ زیرا آن موارد به جنبه شخصیتی و مقام عصمت آن ها مربوط می شود. بنا بر این، حوزه اختیارات ولی فقیه، ولایت و سرپرستی امت اسلامی خواهد بود؛ یعنی آن چه در محدوده مصالح عمومی جامعه هست، از قبیل تشکیل نظام حکومتی، تدبیر امور سیاسی و کشورداری، گردآوری مالیات ها و صرف آن در مصالح عامه، اجرای حدود و احکام شرع، صدور فرمان جنگ و صلح، حفظ مرزها و نظم بلاد و... جزء اختیارات ولی فقیه است. شاید پیشتر از این نظریه را شیخ مفید بدانیم، که می گوید: «و إذا عدم السلطان العادل... کان لفقهاء أهل الحق من ذوی الرأی و العقل و الفضل أن یتولوا ما تولاه السلطان، فإن لم یتمکنوا من ذلك فلا تبعه علیهم فیه» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۷۶-۶۷۵).

این قسم از ولایت یا مسئولیت مطلقه، همه فقیهان را شامل نمی شود، بلکه به برترین فقیه واجد شرایطی در یک زمان اختصاص دارد که اولاً، اجتهاد مطلق دارد و همه ابعاد اسلام را به خوبی می شناسد، ثانیاً، از عدالت و امانتی در خور جامعه اسلامی بهره مند است که او را از کج روی ها و هوا پرستی ها دور می سازد و ثالثاً: دارای شناخت دقیق زمان و درک شرایط جامعه، هوش و استعداد بسیار، قدرت مدیریت، شجاعت و تدبیر است؛ چنین فقیهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب، پس از فحص و جستجوی فراوان شناسایی کرده و به مردم معرفی می نمایند و سپس بر بقا و دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص برگزیده نظارت دارند.

مرحوم نراقی در عوائدالایام می نویسد: «هر آنچه که پیامبر و امامان (ع) که رؤسای مردم و دژهای اسلام هستند، در آن ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر آن چه که دلیل اجماع، نص و غیره خارج کرده باشد و هر فعلی که مربوط به بندگان در دنیا و آخرت باشد و بایستی انجام گیرد و به ضرورت انجام آن یا اذن آن علم داشته باشد، انجام آن، وظیفه فقیه است» (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶).

شاید تنها فقیهی که در قرن حاضر، این قول را در بُعد نظری و عملی به اوج خود رسانیده، امام خمینی باشد. ایشان در این باره می گوید: «در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر (ص) و امامان پس از او... محسوب می شود، در مورد فقیهان عادل نیز معتبر است» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۶۴/۲). در جای دیگر می فرماید: «فیکون لهم فی الجهات المربوطه بالحکومه، کل ما کان لرسول الله و الأئمه من بعده، صلوات الله علیهم اجمعین، و لایلزم من ذلك ان تکون رتبتهم کرتبه الانبیاء أو الأئمه (ع) فإن فضائل المعنویه أمر لایشارکهم (ع) فیه غیرهم» (همان: ۶۲۵).

تصویر تراحم ولایت فقیهان

از مجموع شش نظریه فوق، تنها در یک صورت موضوع تراحم متصور است و آن صورتی است که اولاً، ما همه فقیهان واجد شرایط را منتصب از طرف امام معصوم (ع) بدانیم و ثانیاً، ما

قائل به ولایت مطلقه باشیم و برای فقیه، اختیارات گسترده ای را ترسیم کنیم. در مورد منصب افتا (مرجعیت فتوا) هر فقیه واجد شرایطی، در دوران غیبت، به دلیل فقاہتی که دارد، حق تصدی منصب افتا را داشته و می تواند در مسائل فردی و موضوعات استنباطی که مردم بدان نیازمندند، فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکال و خلافی برای هر فقیه واجد شرایطی ثابت است (انصاری، ۱۳۷۴: ۳۰/۲)

در مورد منصب قضا و دادرسی نیز، هر فقیه واجد شرایطی، حق دارد تا در دوران غیبت، به حل و فصل دعاوی و مرافعات مردم بپردازد و بر اساس فتوای خویش قضاوت و دادرسی کند. این منصب نیز بدون هیچ اختلافی برای همه فقیهان واجد شرایط ثابت است (همان). در میان منصب های فقیهان، مهم ترین و اساسی ترین آن ها منصب ولایت است؛ زیرا این منصب سرمنشأ و خاستگاه سایر منصب ها و اختیارات فقیهان بوده و مربوط به اساسی ترین و بنیادی ترین نهاد حکومت است، لذا مورد نقض و ابرام فراوان و اشکالات گوناگون، از جمله تزاحم ولایت ها قرار گرفته است.

یکی از چالش های مهم فرا روی «نظریه ولایت فقیه بر مبنای انتصاب» شیوه و مکانیسم تعیین فقیه حاکم و ولی امر مسلمانان است، که در صورت تعدد واجدان شرایط، با توجه به نصب عام فقیهان، چه تدبیری برای تعیین رهبر اندیشیده می شود، به طوری که اولاً، بی نظمی و هرج و مرج لازم نیاید و ثانیاً، نصب عام محفوظ بوده و از آن دست کشیده نشود و ثالثاً، چنین نصبی لغو و بیهوده نباشد؟ (جعفر پیشه، ۱۳۹۱: ۷۸-۷۷).

تعدد رهبری عاملی برای اغتشاش و هرج و مرج اجتماعی

مسأله تعدد رهبری، با مسأله تعدد مرجعیت متفاوت است؛ زیرا به دلیل این که رجوع به مراجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب است، تا همگان به راحتی بتوانند به آن ها مراجعه کرده و احکام خود را به دست آورند. اما مسأله رهبری و اداره جامعه اسلامی، چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم گیری در آن موجب اغتشاش می شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقیهان واجب است، قاعده اقتضا می کند که رهبری، یکی باشد، به ویژه با توجه به مفهوم سرزمین و کشور، که در آن تعددی نیست و تمام «سرزمین اسلام» کشور واحد تلقی می شود (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲).

البته ممکن است در شرایطی مصالح اقتضا کند که رهبری منطقه ای و یا شکل های دیگری از رهبری وجود داشته باشد، ولی تمام آن ها باید با هم هماهنگ بوده و به یک رویه عمل کنند، تا امت اسلامی دچار تشتت نشود؛ در حالی که در مسأله فتوا، ضرورت ندارد فتاوی مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیه‌ی ملزم است تا به مقتضای تشخیص خود و بر اساس

ضوابط استنباط، فتوا دهد. پس قاعده اولی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدد است.

ارائه دلایل شیخ انصاری برای عدم جواز مزاحمت

۱. استناد به تعلیلی که امام (ع) در ذیل توقیع شریف بدان اشاره کرده و می فرماید: «فإنهم حجتی علیکم...»؛ یعنی فقیهان حجت من بر شما هستند. در این جا اگر منظور امام (ع) صرف جواز شرعی و تکلیفی، نظیر جواز تصرف پدر و جد بود، جا داشت که بفرماید: «فإنهم حجه الله علیکم»، ولی تعبیر به «حجتی» کرده؛ یعنی اینان، از ناحیه من بر شما حجت هستند و این بدان معنا است که در هر چه من حجت بودم، آن ها نیز حجت و مرجع امورند و همان طور که اگر امام (ع) حضور داشت، کسی حق مزاحمت با وی را نداشت، پس با منصوب شدگان از طرف امام (ع) نیز، کسی حق مزاحمت ندارد (محمدی خراسانی، ۱۳۹۱: ۴۱۵/۶).

۲. دلیل دیگر شیخ انصاری، مبنی بر این که مزاحمت فقیهی با فقیه دیگر جایز نیست و اگر فقیهی زودتر اقدام کرد و وارد یک عمل ولایی شد، فقیهان دیگر حق دخل و تصرف در کار وی را ندارند، این است که جواز مزاحمت، مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام مصالحی است که بر عهده حاکمان شرع نهاده شده است؛ زیرا آنان برای حفظ مصالح کودکان، دیوانگان، ناتوانان و... مجوز ولایت بر تصرف در اموال پیدا کرده اند و اگر بنا بر جواز مزاحمت باشد و هر فقیهی بخواهد به سلیقه و میل خود تصرف نماید، نقض غرض شده و نظام این مصلحت ها مختل می گردد. لذا اگر مزاحمت جایز باشد حتماً آن محذور اختلال نظام پیش می آید که به هیچ وجه منظور و مطلوب شارع مقدس نیست، بلکه امری مغضوب خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۵۷۲/۳).

سید بحرالعلوم (متوفای ۱۳۲۶ ق.)

سید بحرالعلوم با محرز دانستن عدم جواز مزاحمت دیگر فقیهان با فقیهی که زودتر از دیگران، به انجام کاری اقدام نموده است، می فرماید:

«و أما الحکام ففی جواز مزاحمه بعضهم لمن سبقه منهم فی مقدمات العمل دون نفسه؟ وجهان: مبنیان - کما قیل - علی مستند ولایه الحاکم فإنه: إن استندنا فی ولایته إلی أمره علیه السلام، بارجاع الحوادث إلیه فی (التوقیع المتقدم) جازت مزاحمته قبل وقوع التصرف منه و ان دخل فی مقدماته لأسن المأمورین بالإرجاع هم العوام دون الحکام، فإنهم أولیاء فی مرتبة واحدة کالأب و الجد له الموجب لنفوذ تصرف السابق منهما فی نفس الفعل دون مقدماته».

بحثی را که سید بحرالعلوم مطرح کرده اند، در باره این مسأله است که، چنانچه فقیهی در مقدمات کاری داخل شود، ولی هنوز به انجام اصل آن کار نپرداخته باشد، آیا در این صورت، برای فقیه دیگر جایز است که در کار او دخالت کرده و به انجام آن کار مبادرت ورزد، یا خیر؟ مثلاً هرگاه فقیهی برای جمع آوری زکات از منطقه ای، مأموری بفرستد، اما هنوز آن مأمور به

جمع آوری زکات اقدام نکرده باشد، آیا در این صورت، برای فقیه دیگر جایز است که در آن منطقه به جمع آوری زکات اقدام کند، یا خیر؟

در مورد این مسأله، میان فقیهان شیعه اختلاف وجود دارد و نظر سید بحرالعلوم این است که مزاحمت در مقدمات، اشکالی نداشته و جایز است؛ زیرا از نظر ایشان، نیابت فقیهان از امام معصوم (ع) در مورد اصل فعل ثابت است، اما نسبت به مقدمات فعل ثابت نیست. از این رو تا زمانی که فقیهی در اصل کاری داخل نشده باشد و تنها به فراهم ساختن مقدمات آن اقدام نموده باشد، فقیه دیگر می تواند در کار وی دخالت نموده و به انجام آن کار مبادرت نماید؛ این دیدگاه از نظر شیخ انصاری و امام خمینی پذیرفته نیست؛ زیرا آن ها مزاحمت در مقدمات کار را همانند مزاحمت در اصل عمل جایز نمی دانند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۹۲/۲).

سید بحرالعلوم در این باره دو احتمال را مطرح می کند:

۱. اگر استناد ما در مورد اثبات «ولایت فقیه»، فرمان امام (ع) در توقیع شریف باشد، که می فرماید: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا إلی رواه أحادیننا»، در این صورت مزاحمت یک فقیه با فقیه دیگر، قبل از وقوع تصرف فقیه اول، جایز است، ولو در مقدمات آن تصرف هم ورود نموده باشد؛ زیرا مخاطب امام (ع) در این توقیع شریف که امر به ارجاع داده است، عوام مردم هستند، نه فقیهان؛ یعنی این مردم هستند که در مورد مسائلی که برایشان اتفاق می افتد به فقیه مراجعه می کنند و شخص فقیه قبل از مراجعه مردم، در هیچ مقدمه ای و تصرفی وارد نشده است و تصرف او بعد از این مرحله، تصرف در اصل عمل محسوب می شود. فقیهان هم در این صورت، در حق اعمال ولایت یکسان هستند و مردم هم اختیار دارند که به هر کدام که خواستند مراجعه کنند. اما پس از رجوع، تصرف آن کسی نافذ است که زودتر از بقیه به او رجوع شده باشد و این هم تصرف در اصل عمل حساب می شود و نه در مقدمه آن (بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲۹۶/۳).

۲. اگر استناد ما در مورد اثبات ولایت فقیه، عمومات نیابت باشد، که امام (ع) در تعلیل خود، در حدیث «بأنهم جتی علیکم و أنا حجه الله»، کلمه حجت را به «بای متکلم» اضافه کرده است (که دلالت بر نیابت فقیه از جانب ایشان دارد)، می فرماید: در این صورت، هرچند این احتمال وجود دارد که پس از اقدام یکی از فقیهان، بقیه مجاز به مزاحمت با او نیستند، ولو در مقدمات کار و قبل از انجام اصل عمل و تصرف در آن؛ زیرا فقیه بر اساس حدیث شریف، نایب امام (ع) محسوب می شود و به منزله خود امام (ع) است و همان طور که اگر امام (ع) در مقدمات کاری وارد می شدند، برای دیگران جایز نبود تا مزاحم ایشان شوند، فقیه نیز هنگامی که در مقدمات کاری داخل شود، برای دیگران از جمله فقیهان نیز مزاحمت جایز نبوده و حق دخالت در کار او را ندارند، اما در این صورت هم نظر ما (بحرالعلوم) این است که مداخله در مقدمات جایز است، چون آن چیزی که در این جا مسلم است، این است که خود اصل عمل، متعلق نیابت واقع

شده است، نه مقدمات آن (همان).

سید بحرالعلوم در انتهای این بحث می فرماید: «هذا كله ما لم تستلزم المزاحمه و السابق إلى نتیجه توهینا لمن سبقه فی التصدی الداخل فی مقدمات العمل قبله و إلا فهو ممنوع لذلك، و هو أمر آخر، لا دخل له بالجهد المبحوث عنها» (همان: ۲۹۷/۳)؛ یعنی این جواز مزاحمت یک فقیه با فقیه دیگری که زودتر اقدام به انجام دادن مقدمات کاری نموده، در صورتی است که سبب توهین به فقیه اول نشود، وگرنه، مزاحمت در مقدمات نیز (همانند مزاحمت با اصل عمل) ممنوع است. ولی این یک مطلب دیگری است که ربطی به مسأله مورد بحث ما ندارد.

اشکال ثبوتی بر نظریه انتصاب

بحث از نصب عام فقیهان در عصر غیبت، اثباتاً متوقف بر صحت آن در مقام ثبوت است. از دیدگاه طرفداران نظریه انتخاب، صحت چنین امری ثبوتاً مخدوش است؛ به این بیان که اگر در یک زمان، فقیهان بسیاری واجد شرایط ولایت باشند، پنج احتمال در مورد منصوب بودن آن ها وجود دارد، که هر کدام با اشکال مواجه است، اما در این جا فقط دو تای از این احتمالات مورد نظر ما است.

احتمال اول: تمام فقیهان واجد شرایط یک عصر، به صورت عام استغراقی از جانب امامان معصوم (ع) منصوب باشند، که در این صورت هریک از آن ها بالفعل و مستقلاً دارای ولایت بوده و به صورت مستقل حق اعمال ولایت و حاکمیت را دارن (منتظری، ۱۴۰۹: ۱/۴۱۵).

یعنی اگر همه فقیهان واجد شرایط رهبری بخواهند به عنوان ولی و حاکم، منصوب از جانب امامان معصوم (ع) باشند، مقتضایش این است که اعمال ولایت و ریاست برای هر یک از آنان جایز، بلکه واجب کفایی باشد و این گونه اعمال ولایت، همه ابعاد حاکمیت را در بر می گیرد، مثل قضاوت، تصرف در اموال غایبان و ناتوانان و گماردن سرپرست برای آن ها، اخذ مالیات های اسلامی، مثل خمس، زکات، جزیه و نظایر آن ها، حتی اعلام جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام و آماده سازی مقدمات این جهاد، اعم از نیروی انسانی و تجهیزات نظامی، بستن پیمان با سایر کشورها و تمام اموری که لازمه حکومت و ولایت است. سپس می گوید: در این صورت پیروی و متابعت از ایشان برای همگان، اعم از فقیهان و سایر مردم واجب است، هرچند در مسائل فقیه مقلد وی نباشند. پس به هیچ عنوان تخلف از حکم آن ها و مزاحمت برایشان جایز نیست؛ زیرا همه آنان منصوب از جانب امام معصوم (ع) هستند و همان طوری که تخلف و مزاحمت در مورد امام (ع) جایز نیست، در مورد فقیهان نیز چنین است.

بعد ایشان می گوید: «و لایخفی أن من هذه النقطه أيضاً ینشأ التشاجر و الاختلاف و الاختلال النظام و فوت المصالح المهمه لذلك» (همان: ۴۱۶)؛ یعنی نتیجه چنین ولایت و حکومتی، قهراً درگیری لفظی، اختلاف (در دیدگاه و نظر) و نهایتاً اختلال نظام و از دست دادن

مصلحت‌های مهم جامعه است، که هرگز شارع حکیم بدان راضی نیست. وی به غیر از مقام معصومان (ع) بقیه و حتی فقیهان را مصون از خطا و اشتباه و غلبه هواهای نفسانی ندانسته و معتقد است: «ولیس هذا الفرق (التشاجر و الاختلاف) بقلیل، فإن کثیرا منّا ممن یکثر منه الجهل أو الاشتباه بالنسبه إلى أحوال غیره أو ممن یغلب علیه الهواء أحياناً و لا یخلوا فی عمق ذاته من نحو الاعجاب بالنفس و عدم الاعتناء بالغير و التحقیر له أو الحسد و یعسر علیه التسلیم لفرد مثله و الإطاعه له إلا من عصمه الله تعالی» (همان).

اشکال این احتمال: این نوع نصب، بر شارع حکیم قبیح است؛ زیرا فقیهان غالباً در استنباط احکام و در تشخیص حوادث روزانه و موضوعات مورد ابتلای جامعه، به ویژه در امور مهمی نظیر جنگ و صلح، با یک دیگر اختلاف نظر دارند. پس در صورتی که همه آن‌ها دارای ولایت بالفعل در جامعه باشند و بخواهند نظر و سلیقه خود را اعمال کنند، هرج و مرج و نقض غرض لازم می‌آید، چرا که یکی از غرض‌های اساسی تشکیل حکومت، حفظ نظام و وحدت کلمه است (همان: ۴۱۵).

احتمال دوم: تمام فقیهان واجد شرایط به مقام ولایت منصوب شده باشند، اما اعمال ولایت، جز برای یکی از آن‌ها جایز نباشد. اشکال این احتمال این است که اولاً، شناسایی فقیهی که حق اعمال ولایت دارد، از میان سایر فقیهان چگونه معین می‌گردد؟ در این جا اگر هیچ راهی برای تعیین او وجود نداشته باشد، در این صورت جعل ولایت برای آن‌ها لغو و بیهوده خواهد بود و اگر تعیین او به وسیله انتخاب امت یا اهل حل و عقد و یا توسط مجموع فقیهان باشد؛ یعنی آن‌ها در میان خود یکی را انتخاب کنند، در این صورت باز هم ملاک و معیار «انتخاب» در تعیین والی اعتبار یافته و واجب است والی بر اساس این معیار از بین دیگران مشخص شود و ثانیاً، جعل ولایت برای سایر فقیهان بر اساس این فرض، عملی لغو و قبیح است؛ زیرا در این احتمال، شأنت و صلاحیت احراز این مقام برای تمامی آنان ثابت است (همان: ۴۱۴-۴۱۳).

مشکل تعیین فقیه حاکم و اشاره به استحاله نصب عام در ولایت سیاسی را اولین بار، محمد علی نجفی اصفهانی (متوفای ۱۳۱۸ ق) معروف به «ثقه الاسلام» در کتاب «الرساله فی الولايات» مطرح کرده است. ثقه الاسلام معتقد است: «جميع الأمور الرجعة إلى أمر السلطنة، فظاهر الأصحاب رجوعها إلى المجتهد و هو الولی» (رحمان ستایش، ۱۴۲۶: ۴۶۵) و با این بیان، تقریباً نظریه ولایت انتصابی فقیه را به اجماع فقیهان مستند کرده و دلیل آن را دلیل‌های نقلی و عقلی ذکر می‌کند و برای نخستین بار به «مشکل نصب عام» اشاره می‌نماید. ایشان در باب نصب مجتهدان برای ولایت سیاسی، سه احتمال را مطرح و هر سه مورد را ناصواب و مردود می‌داند. این سه احتمال عبارتند از:

الف- تمامی فقیهان سلطان باشند.

ب- افراد معینی از میان فقیهان سلطان باشند.

ج- بعضی از فقیهان به صورت نامعین سلطان باشند.

وی می فرماید: هر سه تای این احتمالات مردود و باطل هستند، اما بطلان موردی که مربوط به بحث ما است، یعنی احتمال اول، به این دلیل است که به حکم عقل و تشخیص عاقلان، نصب و قرار دادن دو حاکم در یک مملکت واحد امری قبیح و ناپسند است، چه رسد به این که سلاطین زیادی به این کار گمارده شده باشند؛ زیرا فقیهان در رأی و نظر با هم اختلاف دارند و این تفاوت ها موجب هرج و مرج می گردد، هر چند مثلا این دو فقیه یا بیشتر عادل هم باشند: «لأنّ العدالة لا توجب اتفاق الرأى والعقیده» (همان: ۴۶۶).

تزامم ولایت فقیهان و راه های برون رفت از آن

گسترده‌گی و شمول ولایت، نسبت به همه فقیهان، بدون محدود کردن حوزه فعالیت هر یک از آن ها، موجب می شود که فقیهانی چند در یک زمان بر اساس تشخیص خود عمل کرده و احیانا در کار یک دیگر مداخله نمایند. مجاز دانستن این گونه دخالت ها که «تزامم ولایت ها» نامیده می شود، نگرانی به وجود آمدن هرج و مرج و اختلال نظام را در پی دارد. فقیهان در مواجهه با این مشکل، نظریه های متفاوتی ارائه کرده اند؛ برخی التزامم را نپذیرفته و اشکالاتی بر آن وارد کرده اند و برخی دیگر، شمول ولایت را برای همه فقیهان نپذیرفته و اشکالات را پاسخ گفته اند.

نتیجه نهایی در این موضوع، به مبانی اصل ولایت فقیه بستگی دارد؛ اگر مستند ولایت فقیه را دلیل های لفظی بدانیم، التزامم ولایت ها در عرصه برنامه های کلان حکومتی به دلیل «انصراف ادله» و نیز تمام مواردی که به هرج و مرج می انجامد، جایز نخواهد بود، ولی در سایر موارد، دلیلی بر حرمت آن نداریم، اما چنان چه ولایت فقیه را از باب «امور حسبیه» و قدر متیقن بپذیریم، تنها هرج و مرج است که محدوده جواز و عدم جواز التزامم را تعیین می کند و هر دخالتی که باعث هرج و مرج شود، ممنوع، ولی سایر دخالت ها و التزامم ها بلامانع خواهند بود؛ زیرا مقتضای اصل عملی، در چنین مواردی که فقیهان متعدد دارای شرایط ولایت هستند، «جواز التزامم ولایت» است.

بنا بر این، باید پذیرفت که برخورداری عموم فقیهان از شأن ولایت در مسائل کلان حکومتی، به ویژه اختلاف دیدگاه هایی که بین فقیهان در این موارد دیده می شود، موجب برهم خوردن نظم عمومی اجتماع و ایجاد هرج و مرج خواهد شد، لذا برای پرهیز از وقوع این امر، باید التزامم ولایت فقیهان را در این امور ممنوع شمرد و به طور کلی گفت: در هر موردی که التزامم ولایت فقیهان به اختلال نظام بیانجامد، غیر مجاز و اما در سایر موارد، مانعی ندارد. بدین ترتیب،

هرج و مرج و اختلال نظام را می‌توان مخصّص لُبی برای اطلاعات ادله به شمار آورد.

جلوگیری از تضعیف حکومت اسلامی

دخالت فقیهان در امور حکومتی کشور، باعث تضعیف حکومت مزبور خواهد شد. حال اگر در رأس حکومت، فقیه شایسته‌ای قرار گرفته باشد، تضعیف آن مجاز نمی‌باشد. بنا بر این، تزامم ولایت فقیهان، آن‌جا که به دخالت در امور حکومتی منجر شود، به دلیل جلوگیری از تضعیف حکومت اسلامی مجاز نخواهد بود. سید مصطفی خمینی در این زمینه می‌نویسد: «والذی هو الظاهر لی، أنّ الفقیه الذی بنی الحکومه الإسلامیه، فهو المتبع فی المصالح و المفاسد، ولا يجوز للفقیه الآخر أن یتدخل فی الأمور، بحیث یورث الضعف الحکومه الاسلامیه، حتی إجراء الحدود و أخذ الضرائب، لأنّ هذه الامور بید الامام و الوالی، و من هو الامام و الوالی، هو المتقدم عرفاً و ولی الأمر عند العقلاء، لا الذی هو المجعول حکومه فی مقبوله عمر بن حنظله، فأنّه حاکم بین الشخصین، فی الأمور الجزئیه الشخصیه» (موسوی خمینی، ۱۴۱۸: ۷۸).

دو اصل مسلم برای تشکیل حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی

امام خمینی، بر اساس دو اصل پذیرفته شده در نزد فقیهان، بر این باور است که وقتی یکی از فقیهان به تشکیل حکومت می‌پردازد، به هیچ وجه برای دیگران جایز نیست که در کار او مداخله کرده و موجب ایجاد مزاحمت در انجام وظیفه او شوند خواه این مزاحمت به صورت دخالت در اصل تشکیل حکومت باشد و خواه به صورت دخالت در برخی از شؤون آن؛ در هر صورت، فقیهان دیگر باید از وی پیروی کنند:

اصل اول: واجب کفایی بودن وایت فقیه

«فإقامه الحکومه و تشکیل أساس الدوله الإسلامیه، من قبیل الواجب الکفائی علی الفقهاء العدول، فإن وفقّ أحدهم لتشکیل الحکومه یجب علی غیره الاتباع، و إن لم یتیسّر إلا باجتماعهم، یجب علیهم القیام مجتمعین و لو لم یکن لهم ذلك أصلاً، لم یسقط منصبهم و إن كانوا معذورین فی تأسیس الحکومه» (همان: ۶۲۴/۲)؛ یعنی تشکیل حکومت اسلامی از قبیل واجب کفایی است که بر تمام فقیهان واجد شرایط واجب است و اگر یکی از آنها موفق به تشکیل حکومت شد، بر دیگر فقیهان واجب است که از وی پیروی نمایند و چنانچه تشکیل حکومت اسلامی ممکن نباشد، مگر با اجتماع و همکاری همه فقیهان، بر تمامی آنان واجب است که با هم متحد شده و در راستای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند. اما اگر به هیچ عنوان تشکیل حکومت ممکن نبود، منصب آنان (از ناحیه شرع) در جای خود ثابت است و ساقط نمی‌گردد.

اصل دوم: جایز نبودن مزاحمت فقیهان در کار یک دیگر: «فلیس لأحد من الفقهاء الدخول

فیما دخل فیهِ فقیه آخر» (همان: ۶۹۴/۲).

بنابراین، طبق نظریه امام خمینی و اکثریت فقیهان شیعه، که قایل به نصب عام فقیهان هستند، مشکل برخورد و تراحم ولایت ها وجود ندارد، بلکه حل این مشکل با وضع قانون عدم جواز مزاحمت فقیه برای فقیه دیگر، در فقه پیش بینی شده است، که مهم ترین دلیل آن، همان واجب کفایی بودن موضوع «ولایت فقیه» و روایاتی است که فقیهان را جانشین و وارث پیامبر (ص) می داند و بیان می کند، همان گونه که برای کسی جایز نبود که در امور مربوط به ولایت آن حضرت، مزاحم او شود، به مقتضای وراثت و خلافت نیز جایز نخواهد بود کسی در وظایف مربوط به ولایت فقیه، مزاحم وی گردد؛ زیرا آن چه ظاهر و غیرقابل انکار است، این است که شأن پیامبر اکرم (ص) به فقیهان نیز به ارث می رسد (همان: ۶۲۵/۲).

یکی از اندیشمندان در مورد مشکل برخورد و تراحم ولایت ها چنین می نویسد:

روشن گردید که «فقاہت» به عنوان یکی از دو شرط اساسی در حکومت اسلامی مطرح گردیده، اما هرگز به عنوان «علت تامه» مطرح نبوده است، تا این که «ولایت» لازمه جدایی ناپذیر فقاہت بوده و در نتیجه هر فقیه‌ی بالفعل دارای مقام ولایت باشد. لذا فقاہت، صرفاً شرط ولایت است، نه این که زعامت، لازمه فقاہت باشد. بنا بر این، در نظام اسلامی هرگز برخورد و تراحم ولایت ها به وجود نمی آید و به تعداد فقیهان، حاکم سیاسی نخواهیم داشت و مشکلی به نام نابسامانی پیش نمی آید» (معرفت، ۱۳۷۷: ۶۸-۶۷).

ولایت فقیه در عصر غیبت -چه منصب باشد و چه صرف وظیفه و تکلیف- یک واجب کفایی است و نیز اعمال ولایت از قبیل حکم است، نه فتوای تنها. از این رو، هر یک از فقیهان که شرایط برایش فراهم بود و آن را بر عهده گرفت، از دیگران ساقط می گردد. همین طور، در هر موردی که آن فقیه، بر طبق مصلحت امت اعمال ولایت نمود، بر همه، حتی فقیهان هم طراز او نیز نافذ است؛ زیرا احکام صادره از جانب یک فقیه جامع الشرایط بر همه -چه مقلد او باشند یا مقلد دیگری؛ چه مجتهد باشند یا عامی- واجب التنفیذ است.

بدین جهت، در امر قیام و نظارت در امور عامه، که یکی از فقیهان شایسته آن را بر عهده می گیرد، دیگر جایی برای ولایت دیگران باقی نمی ماند و احکامی که در این رابطه از جانب آن فقیه صادر می شود و بر طبق اصول و ضوابط مقرر، صورت می گیرد، بر همگان لازم الاتباع بوده و دیگر فقیهانی که که فقیه قائم به امر را به شایستگی و صلاحیت شناخته اند، باید خود را فارغ از این مسئولیت دانسته و در محدوده ولایت وی دخالت و اظهار نظر نکنند و اداره امور را به طور کامل به وی بسپارند، مگر آن که اشتباهی مشاهده شود، که در این صورت، در حد «نصیحت» و ارشاد صرفاً تذکر دهند؛ همانند امور حسبیه، که با بر عهده گرفتن یکی از فقیهان، از دیگران ساقط بوده و حقی برای دخالت آنان باقی نمی ماند و تصمیمات وی بر همگان نافذ است. از این رو در مسأله ولایت فقیه که از بارزترین مصادیق امور حسبیه به شمار می رود،

هرگونه تراحم و برخورد، منتفی بوده و مشکلی با این نام در نظام حکومت اسلامی پدید نمی آید (همان: ۶۸).

ممنوعیت تراحم تنها در اصل عمل

شیخ انصاری از جمله افرادی است که بحث تراحم در کارهای مقدماتی یک عمل ولایی را مطرح و آن را مصداق تراحم نمی داند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳/۵۷۰). ایشان در تبیین این مسأله، مثال هایی را مطرح می کند که از نگاه برخی از فقیهان مثال های مناسبی نیستند. ایشان در این رابطه سؤال خود را چنین مطرح می کند: «اگر فقیهی فردی را تعیین کند تا بر میتی که از داشتن ولیّ محروم است، نماز بخواند یا اموال وی را سرپرستی نماید و یا اموال یتیمی را در دست بگیرد و امور او را سامان بخشد، آیا فقیه دیگر می تواند در همان کار دخالت کند یا خیر؟ (همان).

همان طور که از مثال های ایشان پیدا است، آن عملی که باید در خارج تحقق پیدا کند، نماز گذاردن، سرپرستی و سامان دهی اموال است، اما تعیین نمودن فردی برای انجام آن، از مقدمات و لوازم آن عمل به شمار می رود و تا این جا اگر فقیه دیگری دخالت کند و اصل عمل یا مقدمه همان عمل را انجام دهد مزاحمت محسوب نمی شود و تصرف او بلا اشکال است.

ممنوعیت تراحم فقیهان حتی در مقدمات یک عمل

امام خمینی، مثال های شیخ انصاری نمونه های مناسبی برای بحث تراحم نمی داند، زیرا به نظر ایشان، تراحم در جایی است که در یک عمل، دو یا چند نفر دخالت کنند، نه این که یک نفر مقدمه و دیگری ذی المقدمه را انجام دهد. از این رو ایشان با تغییر مثال ها می فرماید: «با توجه به این که ولایت مطلقه فقیه را اثبات کردیم، نمونه های فراوانی برای تراحم ولایت ها وجود دارد؛ مانند این که فقیهی برای موقوفه ای متولی نصب نماید و یا برای کودکان، قیم و سرپرستی تعیین کند. در این جا این سؤال مطرح می شود که آیا فقیه دیگری می تواند به این فرد، شخص دیگری را ضمیمه کند یا خیر؟ یا فرد منصوب را عزل نماید یا خیر؟ و نیز چنانچه اگر فقیهی خمس و زکات را جمع آوری کرد و در محلی قرار داد، آیا برای فقیه دیگر مجاز است که بدون هماهنگی با فقیه اول، در آن اموال تصرف کند یا خیر؟

امام خمینی می فرماید: «سایر موارد تراحم نیز همین گونه است، اما مثال هایی که شیخ انصاری و برخی دیگر از فقیهان فرموده اند، مبنی بر این که فقیهی مقدمات عمل ولایی را آغاز و فقیه دیگری، اصل عمل را انجام دهد، ظاهراً مثال تراحم نیست؛ زیرا فقیه دوم، به کاری که فقیه اول به دست گرفته است و نیز سایر مقدمات، کاری ندارد تا مزاحم کار وی باشد» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱۲/۶۸۸-۶۸۷).

رابطه بحث تراحم با بحث مبانی ولایت فقیه

در مورد مسأله «امکان تراحم ولایت فقیهان»، برخی معتقدند که اساساً امری غیر ممکن است و دلیل آن را این گونه بیان کرده اند که از روایت های مربوط به ولایت فقیه، چنین بر می آید که فقیه به نیابت از امام معصوم (ع) در نفس عمل ولایت دارد، نه در مقدمه آن؛ پس نفس عمل تراحم بردار نیست؛ زیرا اگر دو فقیه، هم زمان یک عمل را انجام دهند، تأثیر کار آن ها خنثی خواهد شد و چنانچه یکی نسبت به دیگری، زودتر آن را انجام دهد، دیگر موضوعی برای فرد دوم باقی نمی ماند تا بحث تراحم به میان آید «غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۸/۲».

به نظر می رسد که این سخن قابل دفاع نیست؛ زیرا دخالت و تراحم، امری عرفی است و باید دید در چه مواردی عرفاً دخالت در کاری به شمار می رود و در چه مواردی دخالت و مزاحمت محسوب نمی شود. ممکن است در جایی که فردی مقدمات ابتدایی را آغاز کرده، اگر فرد دوم مقدمات نهایی یا ذی المقدمه و اصل کار را انجام دهد، دخالت و مزاحمت به حساب نیاید، اما چنانچه وی مشغول مقدمات نهایی باشد و شخص دیگری به انجام اصل عمل اقدام کند، دخالت و مزاحمت صادق باشد. همان طور که قبلاً هم بیان شد، امام خمینی وارد شدن در مقدمه عمل را نیز همانند اصل عمل مهم تلقی کرده و مزاحمت و دخالت فقیه دیگری را در آن جایز نمی داند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۹۴/۲). بر این اساس، با فرض پذیرش مبانی نصب، طرح بحث «تراحم ولایت فقیهان» ممکن خواهد بود.

دلایل مخالفان تراحم ولایت فقیهان

مخالفان «تراحم ولایت فقیهان» به دلیل های مختلفی استناد می کنند:

۱. عدم امکان اطلاق

شرط اساسی تراحم، وجود اطلاق و نصوص است؛ یعنی تراحم پس از آن به وجود می آید که ما دلیل های لفظی «ولایت فقیه» را دارای اطلاقی بدانیم که ولایت را برای فقیه، در هر دو فرض اثبات کند؛ هم آن جا که فقیه دیگری مشغول انجام ولایت نشده است و هم در موردی که فقیه اول، به انجام آن مبادرت ورزیده است. لذا اگر چنین اطلاقی وجود نداشته باشد، تراحم ولایت ها نیز شکل نخواهد گرفت.

امام خمینی در این رابطه می فرماید: «تحقق این اطلاق ممکن نیست؛ زیرا در جای خود به اثبات رسیده است که اوامر و احکام مطلقه، مربوط به طبیعت اشیا هستند و خردمندانه نیست که آن ها را به افراد خارجی سرایت دهند، بلکه آن ها را با قیدهای ملازم و همراه با طبایع نیز می توان سرایت داد؛ زیرا طبیعت به خودی خود، هیچ قیدی ندارد. همچنین نمی توان طبیعت را نسبت به افراد به منزله آینه دانست؛ چرا که قیدها از حیث قید بودن از نفس طبیعت بیگانه اند، اگرچه در ذهن با آن ملازم بوده و یا در خارج با آن متحد باشند. پس مزاحمتی که بین افراد

وجود دارد به دو مرتبه یا بیشتر از اصل جعل و مجعول تأخر دارد و در این گونه موارد، اطلاق حکم نسبت به مورد متأخر و نیز نسبت به مورد تراحم معقول نیست؛ همان گونه که انشا کننده یک حکم، فقط ناظر به جنبه طبیعی شئی است و اصلاً به افراد آن در خارج نظر ندارد، چه رسد به این که بخواهد به تراحم فردی نسبت به فرد دیگر، از موضوع دیگری نظر داشته باشد» (همان: ۶۹۰/۲).

۲. سقوط وجوب با آغاز به کار فقیه

برخی بر این باورند که اعمال ولایت، واجب کفایی است و لذا زمانی که واجب کفایی به وسیله فردی انجام شود، تکلیف از دیگران ساقط می‌گردد. بنا بر این، با اعمال ولایت از طرف یک فقیه، دیگر جایی برای ولایت دیگران باقی نمی‌ماند و فقیهان دیگر، حق دخالت و اعمال ولایت ندارند (معرفت، ۱۳۷۷: ۷۲).

۳. عدم اطلاق نصوص نسبت به موارد مزاحمت

بر اساس این دلیل، حتی اگر اطلاق را هم بپذیریم، شمول آن نسبت به جواز تراحم، پذیرفتنی نیست؛ زیرا یک دلیل می‌تواند از یک جهت اطلاق داشته و از جهت دیگر فاقد اطلاق باشد. اطلاق موجود در دلیل‌های لفظی، جهت خاصی دارد؛ جهت موجود در این اطلاق، ولایت بر اموال کودکان، وقف‌های عمومی، خمس، زکات و... است و توجهی به مزاحمت و عدم مزاحمت با فقیه دیگر ندارد. به عبارت دیگر، این نصوص در مقام بیان ولایت فقیه است؛ حال اگر بگوییم اطلاق این روایت شامل موارد تراحم فقیهان نیز می‌شود، همین اطلاق، موجب محدودیت ولایت آنان می‌گردد.

هنگامی که فقیهی بتواند در کار فقیه دیگر دخالت نماید، در واقع به نوعی بر آن فقیه ولایت خواهد داشت، در حالی که آن دلایل، نظری به ولایت فقیهی بر فقیه دیگر ندارد و تنها در مقام بیان ولایت فقیه، بدون توجه به فقیهان دیگر است؛ زیرا ولایت فقیه، بر کاری که فقیه دیگر عهده دار انجام آن است، از بین بردن تسلط به حق فقیه اول است و از بین بردن تسلطی که به حق ایجاد شده است، نیازمند دلیل است. بدین ترتیب، گرچه مفاد اطلاق به نصوص این است که تمام فقیهان بر امور ولایی، ولایت دارند، حتی آن جایی که فقیهی این امور را به عهده گرفته باشد، این اطلاق به جنبه تراحم با فقیه نظری ندارد و لذا نمی‌توان از این جهت اطلاق گیری کرد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۹۱/۲-۶۹۰).

۴. عدم اطلاق نصوص نسبت به فعلیت ولایت تمام فقیهان

از جمله دلیل‌هایی که مخالفان تراحم بیان کرده‌اند، این است که دلایل ولایت فقیه چنان شمولی ندارد تا ولایت بالفعل تمام فقیهان را شامل شود، بلکه تنها شایستگی آنان را می‌رساند. در توضیح این دلیل گفته‌اند:

«اگر گفته شود در عصر غیبت» وظایف ولایی (رهبری و زعامت سیاسی) که بر عهده امامان معصوم (ع) بوده، بر عهده فقیهان شایسته است، آیا معنای این سخن، آن است که هر فقیهی به دلیل فقیه بودن، عملاً عهده دار این مسئولیت است یا آن که فقیهان، شایستگی این مقام را دارند؟ بدون تردید معنای دوم صحیح است و شایستگی فقیهان را برای تحمل این معنا می‌رساند (معرفت، ۱۳۷۷: ۷۱).

برخی از محققان، همین معنا را به گونه ای دیگر بیان کرده اند:

«اشکال تعدد ولایت، در صورتی رخ نشان می‌دهد که نصوص جعل ولایت، عام بوده و همه فقیهان عادل با کفایت را در برگیرد، اما تأمل در نصوص مربوطه، چنین شمولی را مورد تردید قرار می‌دهد؛ زیرا این نصوص در مقام بیان ولایت بالفعل همه فقیهان نبوده و صرفاً ناظر به اصل مشروعیت دخالت آن‌ها در مسائل اجتماعی و حکومتی است و قبلاً گفتیم که در نزد برخی از فقیهان، مانند شیخ انصاری، اطلاق ادله نصب مخدوش است. وی چنین مثال می‌زند که اگر به بیماری گفته شود: به پزشک مراجعه کن، به معنای مراجعه به هر پزشکی نیست. همین طور، وقتی که امام معصوم (ع) به لزوم مراجعه به فقیهان نظر می‌دهد، در مقام بیان اعتبار همه آن‌ها نیست» (سروش، ۱۳۸۷: ۴۷۰).

۵. تقیید مطلقات به وسیله مرجحات

تقیید دلایل مطلق، مستند دیگری است که از سوی برخی از نویسندگان مخالف تراحم مطرح گردیده است:

«از آن جا که بر اساس قاعده مسلم، شمول هر دلیل مطلقى به واسطه دلیل مقید، تقیید می‌شود، از این رو با فرض اطلاق ادله نصب و عدم انصراف آن، باید از وجود مقیدات آن جستجو کرد و بر اساس مقیدات، به تقیید ادله نصب پرداخت؛ مثلاً اگرچه در ادله نصب، سخنی از عدالت به میان نیامده است، ولی با دلیل دیگری که ولایت را از فاسق نفی می‌کند، اطلاق ادله نصب را تقیید می‌زنیم. همچنین، چون ادله ای وجود دارد که در نظر گرفتن مرجحات را در حاکم لازم می‌شمارد، از این رو، از اطلاق ادله نصب، نسبت به همه فقیهان، باید صرف نظر کرد و نصب را صرفاً به شایسته ترین فقیه مقید ساخت؛ فقیهی که به لحظ دانش، بینش و تدبیر از دیگران برتر باشد» (همان).

۶. مردود شمردن رهبری دو نفر در روایات

امامت هم زمان دو نفر، در برخی از احادیث، مردود شمرده شده است. البته اگرچه این احادیث مربوط به بحث امامت است و بحث ما راجع به ولایت و رهبری فقیهان می‌باشد، اما اولاً، در برخی از این روایات، علت‌هایی ذکر شده که افزون بر رهبری امامان، ولایت فقیهان را نیز در بر می‌گیرد؛ از جمله این که در صورت وجود هم زمان دو امام، هر کدام از آن‌ها، ممکن

است مردم را در مسائل حکومتی به اموری دعوت کند که دیگری خلاف آن را می گوید. در این میان، پذیرش فرمان هیچ کدام، نسبت به دیگری ترجیحی ندارد و این خود باعث از بین رفتن حقوق، احکام و حدود خواهد شد (صدوق، ۱۳۸۶، ۲۵۴/۱) و ثانیاً، اگر ولایت دو امام معصوم (ع) - با وجود عصمت آن دو - در یک زمان صحیح نباشد، چگونه امامت و ولایت مطلق و هم زمان ده تن از فقیهان - مثلاً - پذیرفتنی است؟

۷. تنزیل «مزاحمت با فقیه» به «مزاحمت با امام (ع)»

شیخ انصاری، بحث جواز و عدم جواز مزاحمت فقیهان را منوط به دلایل ولایت فقیه کرده و می فرماید:

«اگر نیابت فقیهان از امام معصوم (ع) را به دلیل تعلیل در توقیع شریف که می فرماید: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حَجْتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» پذیرفتیم، تا زمانی که از سوی یکی از فقیهان، تصرف لازمی (مثلاً بیع لازم) صورت نگرفته باشد، فقیه دیگر می تواند با وی مزاحمت کرده و خودش در مورد همان کار اقدام نماید؛ زیرا به حکم حدیث مذکور، بر غیر فقیه واجد شرایط واجب است که امور و حوادث را به حاکمان و فقیهان ارجاع دهد و رأی آن ها را جویا گردد.

اما اگر مستند و مدرک ما بر ولایت فقیه، عمومات ادله نیابت باشد، (از قبیل: اللهم خلفائی، فإنی قد جعلته علیکم حاکماً، مجاری الأمور بأیدی العلماء، اینان اولی الامرند و...) که فعل فقیه را مثل فعل امام و رأی و نظر فقیه را مثل رأی و نظر امام و به منزله آن می دانند، باید گفت: مزاحمت جایز نیست؛ زیرا به حکم این روایت ها و عمومات، فقیه، نایب امام (ع) و فقیهان، نایبان عام امام (ع) می باشند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۵۷۱/۳-۵۷۰).

۸. به ارث رسیدن «عدم مزاحمت» از پیامبر (ص) به فقیه

امام خمینی، بر عدم جواز مزاحمت، به گونه ای دیگر استدلال کرده و می فرماید: «ظاهر برخی از دلیل ها این است که فقیه، خلیفه و وارث پیامبر اکرم (ص) می باشد. پس به مقتضای اطلاق این احادیث، تمام شئون آن حضرت برای فقیه نیز وجود دارد. از جمله شئون پیامبر اکرم (ص) این است که هیچ کسی حق مزاحمت تکلیفی یا وضعی با ایشان را ندارد، خواه این فرد، فقیه باشد یا غیر فقیه؛ حال با انتقال این شأن به فقیه، حتی فقیهان دیگر نیز حق مزاحمت با وی را ندارند: «فإن الظاهر من الأدله أن کلّ فقیه خلیفه و وارث، فمما ثبت له (ص) أن لیس لأحد مزاحمته تکلیفاً و وضعاً، سواء کان المزاحم فقیهاً و خلیفه له أم لا، و هذا ینتقل إلی کلّ فقیه، و لازمه عدم جواز مزاحمه أحد له فقیهاً و خلیفه کان أم لا» (موسوی خمینی، ۱۴۱۰: ۵۱۷/۲).

اما در مقابل این شأن، شأن دیگری نیز وجود دارد که آن هم قابل انتقال است، که عبارت است از شأن دخالت در امور دیگران، حتی فقیه؛ یعنی پیامبر اکرم (ص) دارای دو شأن و منزلت

هستند: اولاً، حق دخالت در امور دیگران را دارند و ثانیاً، دیگران حق مزاحمت با ایشان و دخالت در کار وی را ندارند. وجود این دو شأن برای یک فرد واحد، مشکلی ایجاد نمی کند، اما چنانچه تمام فقیهان بخواهند این دو شأن را داشته باشند، ممکن نیست؛ زیرا نمی توان گفت که هر یک از فقیهان می توانند در کار یک دیگر دخالت کنند و در عین حال، هیچ فقیهی حق دخالت در کار فقیه دیگر را ندارد: «و فی مقابل ذلك أن لرسول الله (ص) أن يزاحم كل أحد، خليفه كان أم لا، و هذا أيضاً قابل للإنتقال و التوريث، لكن هما معاً غير ممكن التوريث، للزوم التناقض» (همان: ۵۱۸/۲).

پس ناگزیر تنها یکی از این دو شأن، امکان انتقال دارد؛ حال اگر یکی از آن ها بخواهد به فقیهان منتقل شود، به حکم بنای عقلا، مورد اول -یعنی دخالت فقیهان در امور یک دیگر- نخواهد بود، زیرا باعث هرج و مرج خواهد شد. اما انتقال «عدم جواز مزاحمت دیگران، حتی فقیه» به فقیهان، ایرادی ندارد: «ولكن الظاهر الذي لا يُنكر، أن الترحيح لورائه، عدم المزاحمه، فإن ذلك موافق للإعتبار العقلائی و حكم العقل و بناء الحكومات. و أما توريث المزاحمه بحيث يرجع إلى الهرج و جواز المزاحمه هذا لهذا و بالعكس، فأمر ينكره العقول و مخالف لطريقه العقلاء» (همان). بنا بر این، یکی از حقوق فقیهان این است که چنانچه یکی از آن ها اعمال ولایت نمود، دیگر فقیهان، حق دخالت در اعمال ولایت او را ندارند.

بنا بر این، باید پذیرفت که برخورداری عموم فقیهان از شأن ولایت در مسائل کلان حکومتی، به ویژه اختلاف دیدگاه هایی که بین فقیهان در این موارد دیده می شود، موجب برهم خوردن نظم عمومی اجتماع و ایجاد هرج و مرج خواهد شد، لذا برای پرهیز از وقوع این امر، باید تراحم ولایت فقیهان را در این امور ممنوع شمرد و به طور کلی گفت: در هر موردی که تراحم ولایت فقیهان به اختلال نظام بیانجامد، غیر مجاز و اما در سایر موارد، مانعی ندارد. بدین ترتیب، هرج و مرج و اختلال نظام را می توان مخصّص اُلبی برای اطلاعات ادله به شمار آورد.

۹. انصراف نصوص از ولایت به معنای حکومت

برخی بر این باورند که دلیل های لفظی ولایت فقیه -با فرض اطلاق آن ها- ظهوری در ولایت، به معنای حکومت ندارد؛ در توضیح این دلیل، چنین گفته اند: «می توان چنین ادعا کرد که این نصوص، از فرض تشکیل حکومت اسلامی انصراف دارد و شامل شرایطی که دولت اسلامی تحقق می یابد، نمی شود؛ این انصراف، ناشی از دو وجه است:

وجه اول: در محیط صدور این روایات، شیعیان از داشتن حکومت محروم بوده و در آن شرایط، طاغوت بر آن ها سیطره داشته است. در چنین اوضاع و احوالی، امامان (ع) به فقیهان اجازه داده اند تا هر یک در محدوده مقدرات خویش به حل مشکلات اجتماعی شیعیان بپردازند تا شیعه، نه در حکومت های طاغوتی هضم شود و آن ها را به رسمیت بشناسد، و نه از حل

مشکلات خود عاجز و درمانده شود. پس این نصوص در آن شرایط، به معنای مشروعیت بخشیدن به اقدامات حاکمان متعدد (محلّی) در حد رفع نیازهای شیعه بوده و ناظر به شرایطی که شیعه بتواند قدرت را به دست گرفته و حکومت آرمانی خویش را تشکیل دهد نیست. لذا نصب فقیهان متعدد، از این چنین موردی انصراف دارد.

وجه دوم: قراین عقلی نیز همانند قراین حالیه و مقالیه، در انصراف لفظی از برخی موارد دخالت دارد و چون عقل، حکومت افراد متعدد را نمی‌پذیرد و آن را باعث هرج و مرج و از هم گسیختگی امور جامعه می‌داند، قهراً ادله نصب فقیهان متعدد از چنین فرض خلاف حکمتی انصراف دارد و نمی‌توان این نصوص را با توجه به این قرینه عقلی، در جهت تصحیح و تجویز حکومت افراد متعدد دانست» (سروش، ۱۳۸۷: ۴۷۰).

به نظر می‌رسد که این دلیل (انصراف نصوص از ولایت به معنای حکومت)، لا اقل در وجه دوم آن، قابل قبول و پذیرفتنی باشد و برای غیر مجاز دانستن «تراحم ولایت فقیهان» در سطح کلان حکومتی، دلیل مناسب و قابل دفاعی است. بر این اساس، باید گفت که اگر فقیهی چنین اموری را عهده دار گردید، فقیهان دیگر، حق دخالت در کار او و ایجاد مزاحمت برای وی را ندارند.

۱۰. عدم مزاحمت، قدر متیقن از جواز ولایت

برخی از فقیهان، دلایل لفظی را برای اثبات «ولایت فقیه» ناکافی دانسته و تنها پذیرش آن را از باب «امور حسبیه» پذیرفته‌اند؛ یعنی از باب همان اموری که شارع مقدس، هرگز حاضر به اهمال آن‌ها نیست، ولی با این وجود، متصدی معینی هم ندارد. از آن جا که حکم اولیه دخالت در این امور، عدم جواز است و هر کسی هم نمی‌تواند انجام آن را عهده دار شود، عده‌ای از فقیهان شیعه بر این باورند که چون نمی‌دانیم دخالت چه کسی در این امور مجاز است، باید به قدر متیقن اکتفا کنیم و قدر متیقن از افراد مجاز به تصرف و دخالت در این امور، فقیهان هستند.

بر این اساس، چنانچه فقیهی سرپرستی و انجام این امور را عهده دار شود و ندانیم که آیا فقیه دیگری حق دخالت در آن را دارد یا خیر؟ نمی‌توانیم به فقیه دوم اجازه تصرف بدهیم؛ زیرا قدر متیقن از جواز، مواردی است که فقیه دیگری مشغول به انجام آن نشده باشد. بنا بر این، تراحم ولایت فقیهان، از این جهت که دلیلی برای جواز مزاحمت با فقیه وجود ندارد، ممنوع است (خویی، ۱۴۱۲: ۶۶/۵).

با توجه به این قید، نصب عام نسبت به فقیهان متعدد، هرگز مستلزم هرج و مرج و آشفتگی نیست. از این رو، هرگاه فقیهی اداره حکومت را بر عهده گرفت، با توجه به این که حکومت به لحاظ ماهیت خاص خود، تجزیه ناپذیر است، قهراً اعمال ولایت دیگران و دخالت آن‌ها در این

حوزه، مجاز نخواهد بود، برخلاف موارد جزئی امورحسبیه، که چون تکثر و تعدد در تصدی آن‌ها محذوری به دنبال ندارد، تصدی یک مورد، محدودیتی برای تصدی دیگران در موارد دیگر به وجود نمی‌آورد.

نکته قابل توجه

اخلال به نظم، دارای مراتبی است که احياناً ممکن است مزاحمت با «فقیه قائم به امر» به صورت شدیدی جلوه کند و آن در موردی است که طرف مزاحمت، فقیهی باشد که به عنوان زعیم و رهبر کشور اسلامی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از طرف ملت مسلمان انتخاب شده است؛ زیرا بدیهی است که مخالفت با او در امور عامه که تماس با مصالح کل کشور یا جهان اسلام دارد از قبیل جنگ، صلح، تجارت و ایجاد روابط سیاسی با کشور خارجی و یا قطع تجارت و روابط با آنها و هر چه از این قبیل که انعکاس خارجی پیدا خواهد کرد و مزاحمت با او به صورت وهن به اسلام و مسلمانان و مقام زعامت اسلامی تلقی می‌شود و موجب تضعیف حکومت اسلامی و چیره شدن دشمن و اختلاف کلمه بین مسلمانان خواهد بود، بی‌شک هر کدام از این عناوین خود برای حرمت مخالفت و مزاحمت با او کافی است و در مجموع، منع آن از بدیهیات است.

نتیجه گیری

اخلاق ناپسند «تزاحم فقها» در امر ولایت فقیه ارتباط تنگاتنگی به بحث مبنای «ولایت فقیه»، یعنی مبنای «نصب» ولی فقیه و مبنای «انتخاب» وی دارد؛ زیرا اگر چنان چه بپذیریم که فقیه با انتخاب مردم، «ولی فقیه» می شود، بحث تعدد فقیهان دیگر موضوعیتی نخواهد داشت، چرا که طبق مبنای انتخاب، فقیهان غیر منتخب، هیچ گونه ولایتی ندارند و از آن جا که انتخاب دو فقیه - که هر یک مستقل در ولایت باشد- از سوی اکثریت ممکن نیست، از اینرو «تزاحم ولایت فقیهان» ردیلت اخلاقی است که بسیار مذموم است. اما با پذیرش مبنای «نصب» تزاحم ولایت ها، همچنان قابل طرح خواهد بود؛ زیرا بر اساس این مبنای، نصوصی وجود دارد که در آن ها ولایت برای تمام فقیهان به طور عموم جعل شده است و در این نصوص، قیدی وجود ندارد که «این ولایت در صورتی است که فقیه دیگر مشغول آن کار نشده باشد». بر این اساس، چنانچه اطلاق نصوص را بپذیریم، زمینه برای بحث تزاحم ولایت ها نیز فراهم می شود. لذا هنگامی که فقیهان متعدد حضور دارند، ولایت های متعددی نیز وجود خواهند داشت. البته در این مبنا نیز چنانچه ولی منصوب را منحصر در «ولی اعلم» بدانیم، فرض بحث بسیار محدود شده و تنها موارد تساوی در علمیت را شامل می شود. بنابراین، بحث «تزاحم ولایت فقیهان» را تنها باید در فرض پذیرش مبنای «نصب» محدود کرد و اساس بحث را چنین نگرشی قرار داد که نظریه غالب در بین فقیهان شیعه، همین نظریه «انتصاب» است.

فهرست منابع

۱. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۳۷۴، کتاب المکاسب، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ سوم.
۲. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۱۵، المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
۳. آذری قمی، احمد، ۱۳۷۲، ولایت فقیه از دیدگاه فقه‌های اسلام، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ اول.
۴. آصفی، محمد مهدی، ۱۴۲۶، ولایه الأمر، تهران، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلاميه.
۵. بحر العلوم، سید محمد، ۱۴۰۳، بلغه الفقیه، تهران، مکتبه الصادق، چاپ چهارم.
۶. بروجردی، سیدحسین، ۱۴۱۶، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، تقریر حسینعلی منتظری، قم، دفتر آیت الله بروجردی.
۷. بهرامی، محسن، فرامرز فرا ملکی، ۱۳۹۱، تحلیل مفهومی تعارضات اخلاقی، اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره پنجم، شماره ۲.
۸. جعفر پیشه فرد، مصطفی، ۱۳۹۱، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ هفتم.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۸، پیرامون وحی و رهبری، قم، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۸، پیرامون وحی و رهبری، قم، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷، صحاح العربیه، تحقیق عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷، صحاح العربیه، تحقیق عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۳. حائری شیرازی، محی الدین، ۱۳۶۰، ولایت فقیه، تهران، دفتر تحکیم وحدت.
۱۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم بن محمد، ۱۴۰۴، مفردات اللفظ قرآن کریم، قم، دفتر نشر کتاب.
۱۵. رحمان ستایش، محمد کاظم، ۱۳۸۴، رسائل فی ولایه الفقیه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
۱۶. سروش، محمد، ۱۳۸۷، دین و دولت در اندیشه اسلامی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۱۷. شریفی، احمد حسین، ۱۳۹۱، جزوه درسی اخلاق کاربردی، قم: دانشگاه معارف اسلامی.
۱۸. شهید ثانی، زید بن علی، ۱۴۱۳، مسالک الافهام، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
۱۹. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، ۱۳۶۳، ولایت فقیه و حکومت صالحان، تهران، انتشارات

امید فردا.

۲۰. صدر، سید محمد باقر، ۱۴۳۴، موسوعه الامام الشهيد السيد محمد باقر الصدر (الإسلام يقود الحياه)، قم، پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر، چاپ دوم.
۲۱. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، شرح ملا صدرا بر اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۲. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۸۶، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول.
۲۳. عاملی، (شهید اول)، محمد بن مکی، ۱۴۱۷، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۲۴. غروی اصفهانی، محمدحسین، ۱۴۱۸، حاشیه کتاب مکاسب (چاپ جدید)، قم، انتشارات انوار الهدی، چاپ اول.
۲۵. کرکی، علی بن الحسین، ۱۴۰۹، رسائل محقق کرکی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۶. گلپایگانی، محمدرضا، ۱۳۸۳، الهدایه الی من له الولایه، تقریر احمد صابری همدانی، قم، چاپخانه علمیه.
۲۷. محمدی، علی، ۱۳۹۱، شرح مکاسب، قم، انتشارات الامام الحسن بن علی (ع)، چاپ سوم.
۲۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، ولاء ولایت ها، تهران، صدر، چاپ نوزدهم.
۲۹. معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۷، ولایت فقیه، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چاپ سوم.
۳۰. معین، محمد، ۱۳۵۷، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۳۱. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳، الارشاد فی معرفه حجج الله، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.
۳۲. منتظری، حسینعلی، ۱۴۰۹، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، قم، نشر تفکر، چاپ دوم.
۳۳. موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۷۹، صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳۴. موسوی خمینی، روح الله، ۱۴۱۰، کتاب البیع، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۵. موسوی خمینی، روح الله، ۱۴۲۱، کتاب البیع، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
۳۶. موسوی خمینی، سید مصطفی، ۱۴۱۸، ثلاث رسائل فقهیه، قم، مؤسسه.